

در مدار نظامی (۳)

نقدی بر لیلی و مجنون نظامی

در نیمه دوم قرن هفتم میلادی در قبیله عامر در نواحی مرکزی صحرای عربستان، شاعری می‌زیست به نام قیس بن ملوح عامری ملقب به مجنون که عاشق لیلی بنت سعد از دختران همان قبیله بود. مجنون به یاد لیلیا شعرهایی می‌سرود با محتوای عشق عذری یعنی عشق افلاطونی منزّه از هوسهای جنسی. پیش از مجنون چند شاعر دیگر بویژه در میان قبائل جنوب عربستان (که مسکن قبیله عذره بود) از این گونه اشعار عاشقانه عذری سروده بودند. ولی شعرهای مجنون و حکایت عشق او به لیلی چنان موثر افتاد که به سرعت شهرت یافت و همان گونه که در ادبیات ما صدها رباعی دیگران در نسخه‌های خطی به نام خیام ضبط می‌شد، در زبان عربی لااقل تا دو قرن هر شعری که نام لیلی در آن آمده بود به همین قیس عامری نسبت داده می‌شد. این نکته را دو ادیب بزرگ همان روزگار یعنی جاحظ (م. ۲۵۵/۸۶۹) و ابن معتمر (م. ۲۹۶/۹۰۸) دریافته و ذکر کرده‌اند.^۱ در این اشعار علاوه بر بیان احساسات غنائی جابه‌جا اشاره‌ای هم به سرگذشت این دو عاشق وجود داشت که تدریجاً با مقداری اختلاف در جزئیات به صورت حکایت عاشقانه‌ای بسیار غم‌انگیز درآمد و در مدتی کمتر از دو بیست سال حداقل پنج کتاب حاوی اخبار مجنون نوشته شد.^۲ محققان قرائنی یافته‌اند که از همان اوان قرن دوم هجری امویان دمشق، مخصوصاً یزید و ولید علاقه‌ای به روایات این حکایت نشان می‌داده‌اند و از آن در مسامره‌های دربار یعنی مجالس شبانه قصه‌خوانی استفاده می‌کرده‌اند.^۳

در منابع دست اول تاریخی در باب وجود شاعری موسوم به قیس بن ملوح و افسانه

عشق او به لیلی اخبار ضد و نقیض هست. ولی امروز محقق شمرده می‌شود که این قیس وجودی تاریخی بوده و در زمان مشخص مزبور می‌زیسته است. اما در طی سالها شاخ و برگهای بسیار به هسته اصلی ماجرای عشق او و لیلی بسته شده است و دشوار می‌توان مسلم دانست که از نظر تاریخی کدام روایات صدق واقع است و کدام یک زاده خیال راویان یا ناشی از تفسیر ابیات دیگران و بستن آن به مجنون عامری. بحث در این امر کار پژوهندگان عرب است که از دیرباز به جستجو و سنجش این اخبار و اشعار سرگرم بوده‌اند. یکی از این موارد اختلاف راجع به کیفیت شروع عشق لیلی و مجنون است که چون به نظامی نیز مربوط است آن را یاد می‌کنم.

آغاز دلدادگی لیلی و مجنون در مکتب آن گونه که در بیشتر منابع فارسی ذکر شده است و در مینیاتورهای نقاشان ایرانی دیده می‌شود از ابتکارات نظامی گنجوی است و در منابع عربی نیامده است. امیر خسرو دهلوی و مکتبی شیرازی و عبدی بیگ شیرازی و بسیاری دیگر از سراینندگان این داستان از نظامی تقلید کرده و همین روایت را در متونهای خود آورده‌اند. ولی جامی روایت دیگری را برگزیده که ساخته خود او نیست و مأخوذ از منابع تازی است. بر طبق این روایت قیس جوان ایام را به شادکامی طی می‌کرد تا روزی در خانه زنی کریمه نام که دختران جوان قبیله را مهمان کرده بود لیلی را دید و دل بدو باخت. بر طبق یک روایت دیگر، انس لیلی با مجنون در روزهای کودکی به هنگام گله چرانی در صحرا شروع شده است و شاهد آن شعری از مجنون است که می‌گوید:

هنگامی دل به لیلی سپردم که خرد و ساده دل بود و همسالاتش هنوز برجستگی سینه
 او را ندیده بودند.
 هر دو کودک بودیم و گوساله می‌چراندیم. ای کاش هرگز نه ما بزرگ شده بودیم
 و نه گوساله‌ها.

اصل این ابیات را ابوالفرج اصفهانی نقل کرده و به دنبال آن قصه مضحکی آورده است و می‌گوید که اشعار مجنون سرودوار بر سر زبانها افتاده بود تا حدی که روزی در مکه مؤذنی به هنگام نماز آواز خوش کسی را شنید که این دو بیت را می‌خواند، و ذهنش چنان شیفته این سرود شد که در اذان بجای حی علی الصلوة بانگ زد حی علی البیم، بشتاید به سوی گوساله‌ها.^۵

باری هیچ دانشمندی اخبار لیلی و مجنون را بهتر و کاملتر از ابوالفرج اصفهانی نقل نکرده است ولو آن که کتاب الشعر ابن قتیبه (م. ۲۷۶/۸۸۹) و کتاب الزهره از محمد

ز
 ،
 ر
 ی
 که
 ی
 آن
 ان
 را
 دو
 یت
 اب
 نری
 ند و
 سانه

بن داود ظاهری (م. ۹۰۹/۲۹۷) چندین ده سال پیش از الاغانی نوشته شده است. این بحث پیچیده و دراز است و بیش از همین مقدار که برای روشن ساختن زمینه کار نظامی گفته شد ارتباطی به موضوع ما ندارد. فقط باید افزود که مردی موسوم به ابوبکر والبی که گویا میان سالهای ۳۵۰ تا ۵۵۰ قمری یعنی در فاصله‌ای تقریباً برابر میان ابوالفرج اصفهانی و نظامی می‌زیسته است، نخست بار کتابی مستقل در شرح این افسانه نگاشته است. روایات والبی غالباً سست و بی‌پایه است و شاید به همین دلیل مولفان معروف او را شایسته ذکر ندانسته‌اند و گمنام مانده است. ولی کتاب او در بین اعراب و ایرانیان شهرت یافته و همه جا رفته بوده است. دانشمند روسی کراچکوفسکی می‌نویسد که این کتاب دست کم ۱۵ بار چاپ شده است و خود او هجده نسخه خطی آن را می‌شناسد که در بعضی از آنها مابین سطور عربی ترجمه فارسی را هم نوشته‌اند.

به گمان این بنده شروانشاه اخیستان بن منوچهر همین کتاب والبی را خوانده بوده است، زیرا وی در زمره ادبا و علما نبوده است که روزگار را با آثاری مانند الاغانی و کتاب الزهره و مصارع العشاق سر کند. وی دوستدار افسانه‌های عاشقانه بوده و همین تحریر عامیانه والبی را می‌شناخته است، و چون شاهکار خسرو و شیرین نظامی را خوانده و لذت برده است به ذهنش گذشته که آن شاعر بزرگ را تشویق کند تا این داستان را هم به نظم بکشد.

داستان لیلی و مجنون با آن همه شهرت هنوز حکایتی محلی بود و تا زمان نظامی از مرز زبان عربی نگذشته بود و بجز اعراب و ادیبان عربی‌دان ایرانی کسی آن را نمی‌شناخت یا نمی‌توانست بخواند، درست است که نزدیک به دو قرن پیش از نظامی نام لیلی و مجنون در شعر فارسی آمده بود، از جمله رابعه قزداری گفته بود:

مگر چشم مجنون به ابر اندر است که گل رنگ رخسار لیلی گرفت^۲

و بابا طاهر (م. ۱۰۱۹/۴۱۰) در ترانه‌ای معروف این بیت را آورده بود:

اگر مجنون دل شوریده‌ای داشت دل لیلی از آن شوریده‌تر بی^۳

و ناصر خسرو در سفرنامه خویش نوشت که محل قبیله لیلی را به او نشان داده‌اند و افزود که «قصه ایشان عجیب است»،^۴ و نیز درست است که سنائی یک نسل پیش از نظامی حکایت شیفتگی مجنون به آهوی صحرا را که چشمانش چو چشم یار او بوده^۵ در حدیقه الحقیقه آورده است، ولی نظامی نخستین شاعری است که از خمیرمایه این داستان به ذوق و انتخاب خویش و به یاری قریحه و نیروی تخیلات شاعرانه‌اش شاهکاری آفرید که دل‌های مردم تمام سرزمینهای غیر عربی ایران و آسیای صغیر و ترکستان و شبه قاره

هند را مستخر ساخت و خیلی از شاعران را به تقلید و نظیره گویی برانگیخت. این هنر نظامی بود که اولاً حکایت یک عشق بدوی را تا سطح یک شاهکار ادبی بالا برد، دوم آن که بر بال شعر فارسی آن را به آفاق زبانها و فرهنگهای دیگر منتقل ساخت، سیم آن که به نیروی اندیشه و سحر سخن خویش به این پیوند ساده عاشقانه بعدی معنوی افزود و لیلی و مجنون را به هیأت دو اسطوره ابدی عشق و جنون درآورد که شبیه آن را تنها در حکایات اولیای صوفیان می توان یافت.

حکایت لیلی و مجنون را تا کنون چند تن به ثر روان امروزی درآورده اند و هر کس هم که شعر نظامی را نخوانده باشد می تواند از راه این بازنویسیها با خلاصه آن آشنا شود. از این رو بنده در این گفتار پیش از آن که به جریان داستان پردازم شمه ای از ملاحظات خویش را درباره این مثنوی گرانبها بیان می کنم.^{۱۱}

نظامی، این کتاب را به خواش اخستان بن منوچهر پادشاه سروان سرود در حالی که شخصاً رغبتی به این کار نداشت زیرا نه خود حکایت بسط و تنوعی در حوادث داشت که کتابی را پر کند و نه زندگانی بومیان بیابان نشین عربستان و آدابشان و سرزمین بی آب و گیاهشان چنگی به دل سرا بنده بزمهای شورانگیز و پر شکوه و آکنده از گل و سرور و سرو و شرباب دربارهای ساسانی می زد.

نه باغ و نه بزم شهریاری نه رود و نه می نه کامگاری
بر خشکی ریگ و سختی کوه تا چند سخن رود در اندوه
باید سخن از نشاط سازی تا بیت کند به قصه بازی^{۱۲}

ولی هم برای امثال امر پادشاه و هم به تشویق فرزند خویش یعنی همان «چارده ساله قره العین» که یادگار همسر محبوبش آفاق بود، پیشنهاد را پذیرفت و این مثنوی را در حدود ۵۰۰ بیت در مدتی کمتر از چهارماه به پایان برد و به قول خودش اگر گرفتاریهای دیگر نمی داشت آن را در چهارده شب تمام می کرد.^{۱۳} این سرعت کار بی سابقه بود چون می دانیم که وی برای سرودن مخزن الاسرار و خسرو و شیرین سالها وقت صرف کرده بود. آیا علت این شتاب نظامی در اتمام لیلی و مجنون همان بی میلی او نبوده است؟

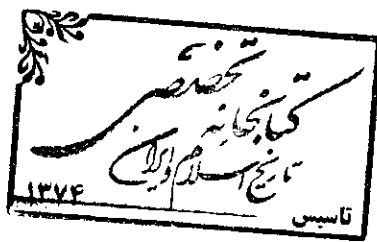
چون دل دهمی جگر شنیدم دل سوختم و جگر دردم ...
راهی طلبید طبع کوتاه کاندیشه بد از درازی راه
کوتاه تر از این نبود راهی چابکتر از این بهانه گاهی^{۱۴}

بخش اول داستان، گزارش عاشق شدن لیلی و مجنون بر یکدیگر در مکتب است و

صفت عشق مجنون و گذشتن او بر در خیمه لیلی و سرود گفتن. در بند بعد، پدر مجنون همراه با بزرگان قبیله خویش به خواستگاری لیلی می‌روند. به نظر می‌رسد که نظامی این بند را با اکراه تمام نوشته است و برخلاف آنچه در مقدمه می‌گوید:

من گفتم و دل جواب می‌داد خاریدم و چشمه آب می‌داد^{۱۵}
چشمه قریحه‌اش در شرح این معامله بازاری چندان زاینده نبوده است. با آن که میدان گفتگو میان طرفین معامله باید فراخ باشد و نظامی، «سر تیزهوشان» و «شهنشاه گوهر فروشان»^{۱۶} می‌توانسته است از خشونت و زتندگی همین صحنه نافرجام بکاهد و رشته مکالمه تلخ را به شیوه معهود خود با شهد تشبیهات و تمثیلات گوارا سازد، وی قفل بر گنج تخیلات خویش زده و معامله خواستگاری را بی هیچ پیرایه‌ای به سرعت تمام کرده است.

پیران قبیله مجنون دسته جمعی روانه منزلگاه لیلی می‌شوند تا
از راه نکاح اگر تواند آن شیفته را به مه رسانند...
اهل قبیله لیلی
رفتند برون به میزبانی از راه وفا و مهربانی
در منزل مهر پی‌فشردند آن نزل که بود پیش‌بردند
یعنی یک لقمه نان و پنیری که در بساطشان بود پیش مهمانان گذاشتند و سپس بلافاصله
با سید عامری به یکبار گفتند چه حاجت است؟ پیش آر...
گفتا که مرادم آشنایی‌ست و آنهم ز پی دو روشنایی‌ست
وان‌گه پدر عروس را گفت کاراسته باد جفت با جفت
خواهم به طریق مهر و پیوند فرزند تو را ز بهر فرزند
کاین تشنه جگر که ریگ‌زاده‌ست بر چشمه تو نظر نهاده‌ست...
در این جالاف از شهرت و دارایی خود می‌زند و می‌خواهد نرخ عروس را طی کند:
معروفترین این‌زمانه دانی که منم در این میانه
هم حشمت و هم خزینه دارم هم آلت مهر و کینه دارم
من در خرم و تو در فروشی بفروش متاع اگر به‌هوشی
چندان که بها کنی پدیدار هستم به‌زیادتی خریدار
هر نقد که آن بود بهایی بفروش چو آمدش روایی
اما پدر لیلی که از بیرسمیهای مجنون دلی پر دارد بی‌هیچ مجامله، صاف و صریح
می‌گوید که پسر تو دختر ما را بدنام کرده و دیوانه است. بهتر است که اول بروید برای



شفای او دعا کنید:

فرزند تو گرچه هست پدرام فرخ نبود چو هست بدکام
دیوانگی ای همی نمایسد دیوانه حریف ما نشاید
اول به دعا عنایتی کن وان گه ز وفا حکایتی کن
تا او نشود درست گوهر این قصه نگفتنیست دیگر...
دانی که عرب چه عیب جویند این کار کنم مرا چه گویند.
به دنبال همین بیت عامریان برخاسته به خیمه خود برمی گردند و مجنون را به باد
نصیحت می گیرند که لیلی را فراموش کن تا دختری بهتر از خویشان خود برای تو
بگیریم:

این جا به از آن عروس دلیر هستند بنان روح پرورد
هر یک به قیاس چون نگاری آراسته تر ز نویساری
در پیش صد آشنا که هستی بیگانه چرا همی پرستی؟
بگذار کزین خجسته نامان خواهیم تورا بتی خرامان
یاری که دل تورا نوازد چون شکر و شیر با تو سازد
لیلی نه که جان توست خاموش آن به که کنی ورا فراموش^{۱۷}
در موردی دیگر پدر مجنون به او درست همان نصیحتی را می دهد که امروز هم
پدران به پسران خود می دهند:

مشغول شو ای پسر به کاری تا بگذری از چنین شماری^{۱۸}
سنجش همین یک بند با هر یک از صحنه های خسرو و شیرین نشان می دهد که
مرغ سخن و اندیشه نظامی در یکی اوج می گیرد و در دیگری بال و پر شکسته و در گل
نشته است. در یکی هر نکته چندین بیت لبریز از تشبیهات و استعارات دل انگیز مانند
جرقه های آتش روشن می کند و در دیگری به ندرت بیت نغزی هست که رشته حوادث را
به یکدیگر پیوند زند.

مردی متمکن موسوم به ابن سلام از لیلی خواستگاری می کند. پدر و مادر او پیغام
می دهند که بهتر است قدری صبر کند چون که فعلاً:

این تازه بهار بوستانی دارد عرضی ز ناتوانی
چون ما ز بهیش بازخندیم شکر ریزیم و عقد بندیم
این عقد نشان سود باشد ان شاء الله که زود باشد

اما نه هنوز، روزکی چند می‌باید شد به وعده خرسند^{۱۱}
پس از مدتی لیلی را عقد می‌بندند و ابن سلام او را به خانه می‌برد غافل از آن که
او هنوز بهبود نیافته است و هرگز برای او زن نخواهد شد:

روزی دو سه بر طریق آرم می‌کرد به رفق موم را نرم
با خار (یا نخل) رطب چو گشت گشاخ دستی به رطب کشید بر شاخ
زان فخل رونده خورد خاری کز درد نخفت روزگاری
لیلیش چنان طپانچه‌ای زد کافتاد چو مرد مرده بی‌خود
گفت از دگر این عمل نمایی از خویشتن و ز من برآیی
سوگند به آفریدگام کاراست به صنع خود نگارم
کز من غرض تو برنخیزد و تیغ تو خون من بریزد^{۱۲}
این بنده از درگاه ملاک پناه شاه گویندگان نظامی استغفار می‌کنم ولی چه کنم که این
ابیات مرا به یاد ذبیح بهروز می‌اندازد با این تفاوت که او طنز خود را بی‌پرده می‌گفت
که طنز است.

صحنه دیگری را برای توضیح احساس خود نقل می‌کنم. یکی از بزرگان عرب
موسوم به نوفل بر حال زار مجنون رقت آورده به او وعده می‌دهد که حتماً او را به وصال
لیلی خواهد رسانید. بدین نیت «صد مرد گزین کارزاری» برداشته و روانه سزنگاه لیلی
می‌شود و پیغام می‌دهد که:

لیلی به من آورید حالی ورنه من و تیغ لایبالی^{۱۳}
از قبیله لیلی جواب می‌رسد که آخر این چه راه و رسم زن خواستن است. «لیلی نه
کلیچه قرص ماه است»^{۱۴} ولی جنگ درمی‌گیرد و به قول نظامی

دریای مصاف گشت جوشان گشتند مبارزان خروشان^{۱۵}
در این معرکه هول‌انگیز که صرفاً به خاطر مجنون برپا گشته و «سرهای سران فکنده
در پای» دل مجنون همراه سپاه دشمن و آرزومند پیروزی آنهاست و دست کسی را
می‌بوسد که سربکی از نوفلیان را ببرد و خود او

گر خنده دشمنان نبودی اول سر دوستان بریدی^{۱۶}
نوفل که شکست خود را نزدیک می‌بیند از در صلح در می‌آید، و وقتی از میدان بر
می‌گردند مجنون طلبکار هم هست و به نوفل نیش و طعنه می‌زند که

احنت! زهی امیدواری! به زین نبود تمام کاری!

این بود بلندی کلاهت؟ شمشیر کشیدن و سپاهت؟^{۲۵۴}
 نوفل از قبائل دیگر مدد می‌گیرد و دوباره جنگ می‌کنند و گروهی کشته می‌شوند و این
 بار نوفل پیروز می‌شود و دو طرف آشتی می‌کنند. پدر لیلی در برابر نوفل که دختر را
 مطالبه می‌کند به خاک می‌افتد و به گریه می‌گوید که در حق دخترم مطیع فرمان تو
 هستم الا آن که او را به این دیوانه نخواهم داد، و اگر اصرار روزی،

برم سر آن عروس چون ماه در پیش سگ افکنم در این راه
 فرزند مرا در این تحکم سگ به که خورد که دیو مردم^{۲۵۵}
 نوفل در عزم خود سست می‌شود و همراهانش فرصت را مناسب یافته شروع به
 بدگویی از مجنون می‌کنند:

کان شیفته‌خاطر هوسناک دارد منشی عظیم ناپاک
 هر زن که به چنگ او درافتد چون خر باشد که از خر افتد^{۲۵۶}
 ما دی ز برای او به‌ناورد او روی به فتح دشمن آورد^{۲۵۷}
 در این ماجرا که تفصیل و جزئیات آن کار خود نظامی‌ست، رفتار مجنون نه تنها
 درخور عاشق ایده‌آل چنین منظومه‌ای نیست که سفیهانه هم هست. جنگ و کشتار که در
 می‌گیرد مجنون با آن قامت زار نال مانند خشکیده این سو و آن سومی جهد تا به دشمنان
 یعنی همانها که لیلی را از او دریغ می‌دارند مدد دهد و باوران خود را هلاک کند بی آن
 که بفهمد که لیلی با بی‌صبری در انتظار پیروزی نوفل است:

می‌گفت به‌خاطر آن دل‌افروز العیش که یار ماست پیروز^{۲۵۸}
 این عیب آشکار داستان را که شیفتگی مجنون به لیلی و میل او به مساعدت قبیله او
 نیز آن را منطقی و معقول نمی‌سازد، باید از همان نقطه‌های ضعفی شمرد که خاطر
 زیبا پسند و بزم آرای نظامی را به سرودن شعر تر بر نمی‌انگیخته است.

باز یک نمونه دیگر از عواقب این بی‌میلی شاعر در آغاز کار و شتابزدگی او در
 اتمام آن، در سهمی که به درندگان بیابان داده است دیده می‌شود.

نظامی در آغاز این بخش شرح می‌دهد که
 هر وحش که بود در بیابان در خدمت او شده شتابان^{۲۵۹}
 شیر و گرگ و روباه و پلنگ و گوزن و آهو و سگ و خرگوش مانند لشکری گرد مجنون
 جمع شده‌اند

او می‌شد و جان به کف گرفته ایشان پس و پیش صف گرفته^{۲۶۰}

هرجا که می‌خواست بخوابد رویاه با دمش زمین را جارو می‌کرد، آهو پاهایش را مشت مال می‌داد، گوزن سر او را روی ران خود می‌گذاشت، گرگ اطراف را پاسداری می‌کرد. از بیم این جانوران کسی زهره نزدیک شدن به او را نداشت. فقط وقتی می‌خواست کسی را بپذیرد مانند پادشاهان افسانه‌ها کف بر هم می‌زد و تمام این وحوش به خاک می‌افتادند.

شاعران معمولاً برای بیان شدت اندوه، وحوش صحرا و مرغ هوا را شریک غم و درد می‌سازند تا نشان دهند که درد آنها به عالم سرایت کرده و حتی جانوران را اندوهگین و غمخوار ساخته است. اما این همدلی و همدردی البته از حد مبالغه‌های شاعرانه و نوعی کیفیت استعاری فراتر نمی‌رود و به دخالت عملی جانوران در تحول وقایع داستان نمی‌کشد. اما در داستان لیلی و مجنون ددان صحرا در عمل وظیفه ای بر عهده می‌گیرند و از همان روز اول تا دم مرگ مجنون و حتی یک سالی پس از آن از دور و بر او دور نمی‌شوند و همچون خدمه و پاسبان در کنار او می‌مانند.

زان دام و ددان چه فر چه ماده لشکرگهی از پس اوفتاده
هر جا که نشستی او نشستند آن‌جا که ستاد حلقه بستند^{۲۲}
هرگاه مجنون نخواهد که کسی مزاحم او بشود، این جانوران مردم را دور نگاه می‌دارند. از جمله یک بار فرصتی دست داده است و لیلی و مجنون به دیدار هم رسیده‌اند. مردم کنجکاو سر می‌کشند که ببینند چه خبر است، ولی:

بسته ددگان به هرکناری پیرامن آن حرم حصاری
گر یک مگس از هوا پریدی اینش بگرفتی آن دریدی^{۲۳}

و چند تن هم در واقع به جرم این فضولی هلاک می‌شوند:

زنان که در آن‌میان دویدند شخصی دو سه را ددان دریدند
باقی دگر از میانه جستند رفتند و به گوشه‌ها نشستند^{۲۴}

دیگر از صحنه‌های ضعیف این غننامه حکایت پیام لیلی به مجنون است که به نخلستان نزدیک بیاید تا یکدیگر را ببینند. ناقل این پیام به مجنون می‌گوید که لیلی می‌پرسد و می‌کند سلامت خواهد به ارادت تمامت
دیر است که روی تو ندیده‌ست نر لفظ تو نکته‌ای شنیده‌ست
کوشد که یکی‌دمت ببیند با تو دوبه‌دو به هم نشیند
تو نیز شوی به روی او شاد از بند فراق گردی آزاد

خوانی غزلی دو رامش‌انگیز بازار گذشته را کنی تیز^{۲۵}
 این دعوت در زمان زندگی ابن سلام شوهر لیلی است. مجنون به میعادگاه می‌شتابد،
 البته با دام و دد همراه «چون لشکر نیکعهد با شاه»،^{۲۶} اما لیلی که خود مجنون بیچاره را
 دعوت کرده است در این بزنگاه گرفتار شک شرعی و محظور اخلاقی می‌شود و به
 میانجی می‌گوید:

شویی ست مرا اگر چه خفته‌ست
 این حال نه از خدا نهفته‌ست
 گر زان که به شوی دل ندادم
 آخر نه چنان حرام زادم
 زین بیش نظر زدن هلاک است
 در مذهب عقل عیناک است...
 او نیز که عاشق تمام است
 زین بیش غرض بر او حرام است
 درخواه کز آن زبان چون قند
 تشریف دهد به بیشکی چند^{۲۷}
 میانجی پیغام لیلی را به مجنون که چند گام آن سوتر «به زمین بر افتاده» می‌رساند و
 مجنون مسکین

کرد آن گهی از نشید آواز این بینک چند را سر آغاز^{۲۸}
 این «بینک چند» در حقیقت نزدیک به صد بیت است که خواندن آن به بانگی
 رسا، حتی بدون همراهی موسیقی از حنجر نحیف مجنون اقلأ دو ساعتی وقت می‌گیرد و
 باید گفت خدا به مجنون رحم کرده که ابن سلام که کمی دورتر در خیمه خود از زور
 گرمای بعدازظهر خوابیده است، بیدار نمی‌شود و گرنه از شنیدن ایات پرتنای غزل
 مجنون لابد او را همان جا تکه تکه می‌کند یا خود طعمه خیل وحوش مجنون می‌شود.

این نکته‌های ناچیز که برشمردم همگی ریشه در اخبار عرب دارد که
 گزارش‌هایی ست گسسته و بی پیوند و گاه متناقض، و ادیبان تذکره نویس آنها را از
 حکایات بومیان و شایعات و تعبیرهای درست یا نادرست اشعار منسوب به قیس عامری
 گرد آورده‌اند. این ماده خام عشقی بدوی در اصل نه از عمق معنوی برخوردار و نه به زیور
 تخیلات شاعری بزرگ آراسته بوده است. اما حرکت ذهن نظامی فقط در ظواهر امور و
 اشیاء نیست. وی شاعر جیره‌خوار مدیحه‌سرای درباری نیست که هنرش همه ستایشگری
 زورمندان بی‌مقدار باشد، بلکه حکیمی ست درون‌نگر و باطن شناس، بر قله دانشهای
 روزگار خود و در جستجوی رازهای پنهان زندگی. سراینده مخزن الاسرار، کسی که خود
 را آینه غیب خوانده و گفته است:

میدان سخن مراست امروز به زین سخنی کراست امروز...

در سحر سخن چنان تمام کآینه غیب گشت نسام
 شمیر زبانم از فصیحی دارد دم معجز مسیحی...
 شعر آب زجویار من یافت آوازه به‌روزگار من یافت^{۲۹}

چنین مرد بزرگی به عبث چهار هزار و پانصد بیت نمی‌سازد - ولو به اکراه و به خواهش پادشاه - بی آن که پرده‌های آن را با تار و پود نکته‌های فکر و حکمت و عبرت تنیده باشد - در بسیاری از آیات او خاصه اگر صرف روایت و حکایت نباشد، اندیشه‌ای نغز نهفته است که فقط با دقت و تأمل می‌توان دریافت. از جنبه زیبایی سخن نیز نظامی این حکایت را به اوجی برده است که جز در خمسه خود او نظیری برای آن نمی‌توان یافت. اوصاف آسمان پر ستاره و برآمدن آفتاب و ذکر گلها و گوهرها و عطر و گلاب و دیگر عناصر زیبای زندگانی شهری که در هر ورقی از این شعر رنگ و بوی دلفریبی به این افسانه ساده و عریان بخشیده است تماماً زاده خیال نظامی است. برای نمونه بندی را که نظامی در صفت لیلی و رفتن او به تماشای باغ سروده است ذکر می‌کنم. در این بند شاهد دنیایی خیالی هستیم که طبیعت آن ابدأ شباهتی با محیط زندگی قیس عامری و لیلی ندارد. نظامی درست به سبک باغهای خسرو و شیرین و هفت پیکر منظره‌ای از گل و لاله و شکوفه و سبزه‌های توخیز و لولوتر زمردانگیز و بنفشه و غنچه و نیلوفر و شمشاد و گلنار و سنبل و نرگس و چنار و قطره‌های باده و خون رنگ ارغوان و چشمه سیم و سمن و نرین و سوسن و دراج و قمری و فاخته و بلبل آراسته است که در آن پس گروهی از «نوش لبان آن قبیله» می‌رفت،

تا سبزه باغ را ببینند در سایه سرخ گل نشیند
 با نرگس تازه جام گیرد با لاله نیند خام گیرد
 از زلف دهد بنفشه را تاب وز چهره گل شکفته را آب...
 لیلی و دگر عروس نامان رفتند بدان چمن خرامان
 چون گل به میان سبزه بنشست او سبزه و سبزه گل همی بست^{۳۰}

این بند که ۷۸ بیت است در حقیقت وصف شیرین و کنیزان اوست که روزها و شبهای بسیار در دشتها و باغستانهای سبز و خرم به باده‌گساری و عشق و ساز و آواز سرگرم اند نه دخترک گاوچران صحرای عربستان که جز حسرت و محرومیت و فراق و کنج عزلت نصیبی از زندگی ندارد.

در همان اوان و پیش از آن که مجنون سر به بیابان نهد، مجنون لیلی را در کنار خیمه‌اش می‌بیند. شرح این دبدار که محدود به نگاهی از دور است از قلم افسونگر

نظامی صحنه‌ای سخت موثر گشته است جز آن که به حکم محیط نشانی از شادی وصل و کامجویی در آن نیست:

لیلی چو گل شکفته می‌رست	مجنون به گلاب دیده می‌شست
لیلی سرزلف شانه می‌کرد	مجنون در اشک دانهمی‌کرد
لیلی می‌مشکبوی دردست	مجنون نه ز می ز بوی می‌ست
قانع‌شده این از آن به بویی	و آن راضی از این به جست‌وجویی
از بیم تجسس رقیبان	سازنده ز دور چون غریبان ^{۱۵}

لیلی و مجنون به‌رغم آنچه از دیدگاه نقد ادبی گفته شد،^{۱۶} یکی از زیباترین آثار شعر فارسی است که هشتصد سال دنیایی را فریفته خود کرده و دست کم ۵۱ شاعر ترک و فارسی زبان را در ایران و ترکستان و قلمرو عثمانی و سراسر شبه قاره هند به دنبال خود کشیده است.

این اثر فوائد دیگری هم دارد که در کتب و مقالات متعدد آمده است. از آن میان یکی این که نوع ادبی «ساقی‌نامه» را در ادبیات فارسی نظامی در همین کتاب بنیان نهاده است.^{۱۷} اطلاعاتی که راجع به مادرش^{۱۸} رئیسۀ کرد و خال و پدر و جدش می‌دهد به این گویایی در کمتر اثری هست. دیگر آن‌که لیلی و مجنون منبع الهام بسیاری از شاعران و عارفان مانند عطار و مولانا و سعدی و جامی و دیگران بوده است. از این همه گذشته هیچ‌گونه گوینده‌ای به اندازه نظامی مورد اعجاب و ستایش شاعران نبوده و نقاشان و خطاطان و کاتبان را شیفته خود نساخته است. حافظ هم با وجود آن که می‌گوید که شعرش «به گاه لطف سبق می‌برد ز نظم نظامی»،^{۱۹} نزدیک به چهل بار صریحاً یا به طریق ایهام از چهره‌های آثار او یاد کرده است.^{۲۰} گفتار کوتاه خود را با بیتی از خود شاعر پایان می‌دهم که فرموده است:

تا سخن است از سخن آوازه باد نام نظامی به سخن تازه باد^{۲۱}
بخش زبانها و تمدنهای خاور نزدیک، دانشگاه شیکاگو

یادداشتها:

- ۱ - جامعترین پژوهش تاریخی درباره منشأ این داستان به قلم دانشمند روسی کراچکوفسکی در ۱۹۴۶ منتشر شده است. ترجمۀ آلمانی این مقاله با پاره‌ای ملاحظات اضافی به قلم استاد هلموت ریتز در ۱۹۵۵ در مجله آرنس به طبع رسیده است.

I.J. Krackovskij: "Die Frühgeschichte der Erzählung von Macnun und Laila in der Arabischen Literature" Übersetzt von H. Ritter. *Oriens*, vol. viii, Nr.1, 1955 pp.1-50.

- این مقاله منبع عمده نگارنده در بخش اول این گفتار است. نیز رک. محمد جعفر محبوب: «لیلی و مجنون نظامی و مجنون و لیلی امیر خسرو دهلوی»، مجله سخن، ۱۴/ ۶۳۷-۶۲۰.
- ۲ - کراچکوفسکی، ۳۷-۳۸، به نقل از الاغانی و الفهرست ابن الندیم.
- ۳ - کراچکوفسکی، ۴۱ و ۴۸.
- ۴ - لیلی و مجنون جامی، متن علمی و انتقادی و مقدمه از املاخان افصح زاد. اداره انتشارات دانش، مسکو ۱۹۷۲، ص ۴۶ - ۴۹.
- ۵ - ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، مصور عن طبعه دارالکتب، طبعه کامله الاجزاء...، قاهره، ۱۹۶۳. الجزء الثاني، ۱۱-۱۲.
- ۶ - کراچکوفسکی، ۶ و یادداشتهای ۱۰ و ۱۱ و ص ۷ یادداشت ۱.
- ۷ - به نقل از گنج سخن، تألیف دکتر ذبیح الله صفا، چاپ دوم، ۱۳۳۹، جلد اول، ص ۵۶.
- ۸ - شرح احوال و آثار، و دویتهای باباطاهر عریان، بکوشش دکتر جواد مقصود، سلسله انتشارات انجمن آثار ملی، تهران، ۱۳۵۴، ص ۱۵۷.
- ۹ - سفرنامه ناصر خسرو قبادیانی، به کوشش دکتر نادر وزین پور، شرکت سهامی کتابهای جیبی، تهران، ۱۳۵۰، ص ۱۰۸.
- ۱۰ - سانی: حدیقه الحقیقه، تصحیح و تحشیه مدرس رضوی، انتشارات دانشگاه تهران، چاپ دوم، ۱۳۵۹، ص ۴۵۷.
- ۱۱ - رک. علی اصغر حکمت: رومنو و ژولیت، تحقیق ادبی و مقایسه با لیلی و مجنون، چاپخانه بروخیم، تهران، بی تاریخ (۱۳۱۹۴)، مقاله دومین، ص ۵۵ - ۱۰۲؛ سعیدی سیرجانی: نیمای دوزن.
- ۱۲ - لیلی و مجنون نظامی، با تصحیح و مقدمه و توضیحات دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، تهران، ۱۳۶۴، ص ۵۰ / بیت ۵۸-۶۰ (در تمام یادداشتهای ارجاع به صفحه و شماره آیات همین چاپ است).
- ۱۳ - لیلی و مجنون، ۵۲/ ۹۱-۹۲.
- ۱۴ - لیلی و مجنون، ۵۲/ ۸۰-۸۳.
- ۱۵ - لیلی و مجنون، ۵۲/ ۸۹.
- ۱۶ - گرفتار سر تیزهوشان منم / شهنشاه گوهر فروشان منم
همه خوشه چینند و من دانه کار / همه خانه پرداز و من خانه دار
- شرف نامه، بتصحیح برتلس، نشریات فرهنگستان علوم جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان، باکو، ۱۹۴۷، ص ۲۲ / بیت ۳۱-۳۲.
- ۱۷ - لیلی و مجنون، «رفتن پدر مجنون به خواستاری لیلی»، ص ۹۸-۱۰۱.
- ۱۸ - لیلی و مجنون، ۴۲/ ۱۱۹.
- ۱۹ - لیلی و مجنون، ۲۲/ ۱۳۹-۲۵.

۲۰- لیلی و مجنون، ۱۸۳/۷۸-۸۴. در لیلی و مجنون چاپ وحید دستگردی، ص ۱۴۱ و چاپ دکتر برات رتجانی (انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۶۹)، ص ۸۶، بیت ۲۱۵۹، و نیز چاپ شوروی (اداره انتشارات دانش، ۱۹۶۵)، ص ۲۶۸: با نخل رطب چو گشت گستاخ ...

۲۱- لیلی و مجنون، ۱۴۸/۷.

۲۲- لیلی و مجنون، ۱۴۸/۱۱.

۲۳- لیلی و مجنون، ۱۴۹/۲۳.

۲۴- لیلی و مجنون، ۱۵۰/۴۱.

۲۵- لیلی و مجنون، ۱۵۴/۳-۴.

۲۶- لیلی و مجنون، ۱۵۹/۶۱ و ۶۳.

۲۷- لیلی و مجنون، ۱۶۰/۷۴-۷۳.

۲۸- لیلی و مجنون، ۱۶۰/۷۷.

۲۹- لیلی و مجنون، ۱۷۸/۳.

۳۰- لیلی و مجنون، ۲۱۵/۱۹.

۳۱- لیلی و مجنون، ۲۱۵/۲۶.

۳۲- لیلی و مجنون، ۳۱۲/۳۹-۴۰.

۳۳- لیلی و مجنون، ۳۱۴/۶۷-۶۸.

۳۴- لیلی و مجنون، ۳۱۳/۵۷-۵۸.

۳۵- لیلی و مجنون، ۲۶۴/۴۷-۵۱.

۳۶- لیلی و مجنون، ۲۶۵/۹.

۳۷- لیلی و مجنون، ۲۶۵/۶۷-۶۹ و ۷۲-۷۳.

۳۸- لیلی و مجنون، ۲۶۷/۸۷.

۳۹- لیلی و مجنون، ۲/۶۶ و ۶-۷ و ۱۰.

۴۰- لیلی و مجنون، بند ۲۳ «در صفت لیلی و رفتن لیلی به تماشای نخلستان»، ص ۱۳۲-۱۳۷ / بیت

۲۸-۳۰ و ۴۲-۴۳.

۴۱- لیلی و مجنون، ۹۷/۲۱-۲۵.

۴۲- مردم هر نسل و قرضی به شعر مانند دیگر تجلیات فوق و اندیشه انسانی از دیدگاهی متفاوت و با انتظارات و پیشداوریهای دگرگون می‌نگرند و ارزش هر شعر و شاعری را متناسب با تحولات فکری خویش و پیشرفت دانشها و شرایط اجتماعی روزگار خویش معین می‌کنند. تمام شاعران فارسی زبان در داوری مردم ایران دستخوش این فراز و نشیبها بوده و هستند. این تحول را آشکارا در میل کتب و مقالاتی که در حدود پنجاه سال گذشته از قلم پژوهندگان و ناقدان جاری شده است، به ویژه درباره فردوسی و حافظ و نیز شاعران سبک هندی، می‌توان مشاهده کرد. نظامی از این قانون مستثنی نیست. همین لیلی و مجنون را مرحوم علی اصغر حکمت «تحقیقاً نفیس‌ترین گوهرهای پنجگانه» نظامی می‌دانست (رومئو و زولیت: تحقیق ادبی و مقایسه با لیلی و مجنون، ص ۱۰۸)، در حالی که در مغرب زمین سخن شناسانی نظیر هلموت رترو و یان ریپکا و در ایران روزگار حاضر اکثر یا شاید تمام نظامی شناسان خسرو و شیرین و مخصوصاً

هفت پیکر را شاهکار آن شاعر بیگانه می‌شمرند. عصر ما غبار غفلت و فراموشی ناشی از یخچیری را از چهره شاعران بزرگ زوده است و قدر نظامی هم چون حافظ رو به اوج است، مانند آفتاب بامداد. البته نه بدین معنی که تسلیهای پیش از ما از ارزش این دو شاعر آگاه نبوده‌اند، بلکه از این نظر که کار نظامی امروز با معیارهای سختگیر و دیربند نقد معناجوی غربی سنجیده می‌شود و ژرفای روح و اندیشه او، علاوه بر جمال بی‌نوال شعرش، هر روز آشکارتر می‌شود.

۴۳ - ساقی‌نامه نظامی بند یازدهم لیلی و مجنون را تشکیل می‌دهد و در ۱۶ بند کوتاه تامساری و جمعاً ۱۳۶ بیت سروده شده است. رک لیلی و مجنون، ص ۷۴-۸۲، نیز رک. بهروز ثروتیان: آینه غیب نظامی گنجه‌ای در متنی مخزن الاسرار، دانشگاه آزاد اسلامی، کرج، ۱۳۶۹، ص ۱۰۳-۱۱۱؛ محمد جعفر محبوب، «ساقی‌نامه - معنی‌نامه»، مجله سخن دوره یازدهم، ۱۳۳۹، ص ۶۹-۷۹.

۴۴ - دیوان حافظ قزوینی - غنی، غزل شماره ۴۶۹.

۴۵ - مخزن الاسرار نظامی، چاپ دکتر بهروز ثروتیان، انتشارات توس، ۱۳۶۳، ص ۲۷/۸۰.

